

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۱۲/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۱/۱۹

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

سال پنجم، شماره ۲۰، زمستان ۱۳۹۰

جایگاه، اهداف و اصول حرکت امام

امیر غنوی*

چکیده

آموزه‌های مهدویت به تأملاتی تازه نیاز دارد؛ تأملاتی در ساختار این اندیشه، تا آن را از قالب پراکنده‌هایی زیبا به سیمای سازمانی پربار درآورد. اندیشه مهدویت، شعاعی از پرتوی اصل امامت است که سازمانی بس دقیق و ظریف برآموزه‌های آن حکومت می‌کند. در بازاندیشی این مفهوم باید به ابهامات و سؤالات، توجهی وافر داشت که گاه در میان این سؤالات نیمی از جواب و پیش‌طرحی از ساختار نهفته است.

این نوشتار تلاش کرده تا گامی در این مسیر بردارد و پایه‌های اندیشه مهدویت را در معارف تربیتی و ولایی ترسیم نموده و اهداف امامت را در عرصه تربیت افراد، روابط میان مؤمنان و کلیت جامعه مشخص کند. ترسیم مبانی و اهداف امامت و مهدویت، مقدمه مناسب و لازمی است برای درک اصولی که امام علیه السلام در حرکت عظیم خویش به آن وفادار است. با تبیین این اصول، ساختاری ترسیم می‌شود که پایه‌ای است برای توضیح تفاوت میان مشی معصومین علیهم السلام و گامی است برای درک حکمت‌های نهفته در هر یک. این نوشتار، آغازی است بر سلسله‌ای از تأملات که می‌کوشد تا بایی از حکمت‌های غیبت را بگشاید و طرحی را در میان آموزه‌های مهدویت دراندازد.

واژگان کلیدی

مهدویت، جایگاه امام، اصول حرکت، هدایت، اخوت ایمانی، استحکام، استقلال.

اگرچه ادبیات حوزه مهودیت در سال‌های اخیر از رخوت به در آمده و گفت‌وگوهای گرمی را شاهد بوده، اما هنوز با حجم پرسش‌ها و هجوم نیازها تناسبی ندارد. پرسش‌هایی که گاه ظاهری ساده دارند و به راحتی جای خود را در ذهن‌ها باز می‌کنند، اما یافتن پاسخ دقیق برای آن‌ها، بحث‌های گسترده‌ای را طلب می‌کنند و فهم و تبیین آن‌ها به گفت‌وگوهای پرحوصله‌ای نیاز دارد.

مهودیت از گذشته عرصه پرشمارترین شبهات و سؤالات بوده و به مثابه طرحی پیچیده، زوایای متنوعی را برای بحث و گفت‌وگو در خود داشته است. بسیاری از پرسش‌های دینی قدمتی دیرینه دارند و بارها در قالب‌ها و شکل‌های جدیدی در برابر اندیشه دینی به مصاف برخاسته‌اند. اما پرسش‌های نو حتی اگر قالبی تازه برای شبهه‌ای کهنه باشند، تأملی تازه را طلب می‌کنند تا جوابی متناسب با دغدغه‌های امروز و نیازهایی که در ورای سؤالات پنهان شده‌اند، بیابند.

این نوشتار بر آن است تا به سلسله پرسش‌هایی بپردازد که از بیان غریب روایات درباره مدت حکومت امام عصر علیه السلام برخاسته‌اند؛ بیانی که تناسب میان دشواری‌های عصر طولانی غیبت را با برهه کوتاه حکومت عدل بر هم می‌زند. توضیح این‌که در آموزه شیعی مهودیت، این نکته مسلم است که امامت ولی عصر علیه السلام از نخستین روز در پس پرده غیبت قرار گرفت. این غیبت تا کنون نیز ادامه داشته و قریب به یک‌هزار و دویست سال به طول انجامیده و زمان پایان آن نیز بر ما پوشیده است. شیعه در طول تمامی قرون به آرزوی ظهور ولی عصر علیه السلام و به امید شکل‌گیری حکومت اوست. اما غریب این‌که روایات معتبر و متعددی دوره حکومت امام علیه السلام را کم‌تر از بیست سال گفته‌اند؛ یعنی چندین سده انتظار برای حکومتی بیست ساله.^۱ با این تصویر آیا می‌توان رهبری امام مهدی علیه السلام را که در حقیقت زعامتی برای عصر غیبت است، برای عصر حضور دانست؟

به بیانی دیگر، مهدی علیه السلام امامی است که قرن‌ها رهبری و مدیریت شیعه را در پس پرده

۱. این پرسش در کتاب منتخب‌الائثر نیز مورد توجه قرار گرفته است. مؤلف محقق در تشبیهی زیبا، مدت وعده داده شده در این روایات را همانند وعده آزادی چندساعته به زندانی محکوم به حبس ابد می‌داند؛ زندانی که خود و پدران‌ش سال‌هاست در زندان ظلم گرفتار هستند. مؤلف محقق در رد این اخبار بر این مبنا تکیه دارد که عمل به خبر واحد در امور اعتقادی پذیرفته نیست و همچنین به خبرهایی اشاره می‌کند که مدت این حکومت را سیصد و چند سال برشمرده‌اند و یا سال‌های ذکر شده در روایات را معادل چندین سال عادی گفته‌اند. (صافی، ۱۴۲۲: ج ۳، ص ۲۶۸ - ۲۷۲)

غیبت بر عهده داشته و پس از دست‌یابی به حکومت و ویران کردن کاخ‌های ظلم، مدتی بسیار کوتاه حکومت عدل را برپا خواهد کرد.

این رهبر از پنج سالگی در پس پرده غیبت، عهده‌دار زعامت و امامت شده و پس از قرن‌ها غیبت کم‌تر از دو دهه فرصت برای حکومت خواهد داشت. آیا نمی‌توان گفت که این امامت اساساً برای شرایطی متفاوت (غیبت) تعریف شده است؛ شرایطی که امام عصر علیه السلام با وضعیتی متفاوت از عصر پدران خویش روبه‌روست؟

در حقیقت عصر غیبت، عصر امامتی متفاوت است؛ تفاوتی که ریشه آن را باید در تفاوت شرایط جست‌نه در شخصیت معصوم.

این پرسش، پرسش‌های عمیق‌تری نیز در پی دارد:

۱. جایگاه امام و اصول حرکت او چیست؟

۲. وضعیت و شرایط اجتماعی هر امام چه اثری بر نوع مدیریت او دارد؟

۳. شرایط امام عصر علیه السلام چه بوده و تأثیر آن بر نوع مدیریت او چگونه است؟

این پرسش‌ها می‌توانند به سطوح دیگری از موضوع نیز منتقل شوند و پرسش‌های دیگری را سبب گردند؛ پرسش‌هایی از قبیل:

۴. مدیریت متفاوت و دشوار امام عصر علیه السلام که می‌توان از آن به مدیریت پنهان تعبیر کرد، چگونه در زمان ائمه سلف زمینه‌سازی شده و تحقق آن امکان یافته است؟

۵. از نگاه مدیریت امروز، مدیریت پنهان در چه شرایطی ضرورت می‌یابد و دارای چه ویژگی‌هایی است؟ این مدیریت با چه نوع اهدافی هم‌ساز و از کدام ابزارها برخوردار است؟

۶. مدیریت امام عصر علیه السلام چه ویژگی‌هایی دارد و آیات و روایات چه تصویری از این مدیریت ارائه می‌دهد؟

در ادامه این پرسش‌ها، توجه به دو نکته می‌تواند بحث را به عرصه مهمی از فلسفه تاریخ نیز بکشاند:

نکته اول را در بحث رجعت باید جست. رجعت به معنای بازگشت گروهی از مردگان در آخرالزمان، از اعتقادات مسلم شیعه برشمرده می‌شود، اما این پرسش در میان اهل تحقیق مطرح است که:

۷. آیا این بازگشت، تنها مقارن با ظهور امام مهدی علیه السلام خواهد بود یا پس از شهادت آن حضرت دوباره از سوی اهل بیت علیهم السلام بازگشتی رخ می‌دهد و زمین شاهد حکومت‌های عدل دیگری خواهد بود؟

نکته دوم در جایی جلوه‌گر می‌شود که حکومت ولی عصر علیه السلام آخرین حکومت تلقی شود. در چنین فرضی تاریخ زمین با پایان غیبت به پایان خود نزدیک می‌گردد. در این صورت با این سؤال روبه‌رو خواهیم شد که:

۸. آیا در این تصویر می‌توان غیبت را دوره‌نهایی تاریخ بشر تلقی کرد و آن را اوجی دانست که تمامی زمینه‌سازی‌های گذشته به آن ختم شده است؟
در این صورت، مدیریت پنهان نیز ضرورتی است متناسب با این چنین وضعیتی و برای رسیدن به چنان آرمانی.

پاسخ به این هشت پرسش می‌تواند تصویری تازه از آموزه مهدویت به دست دهد؛ تصویری که بسیاری از ابهامات این حوزه را رفع و با ترسیم طرح کلان این آموزه ما را از دام جزئی‌نگری رهانیده و نظام‌واره‌ای را در گستره معارف مهدوی در اختیار گذارد. هر پرسش از زوایایی برخوردار است و پاسخ به آن مقدماتی را می‌طلبد. از این رو به هر پرسش، مقاله‌ای مستقل اختصاص یافته و در ترتیب گفت‌وگوها تلاش شده تا هر مقاله، بخشی از طرحی کلی را نمایان کند و به تدریج طرح‌واره را در میان معارف مهدوی نمودار گرداند.

این مقاله به بحث درباره جایگاه امام و اصول حرکت او اختصاص یافته است. اهمیت این بحث را با توجه به این نکته می‌توان یافت که مسئولیت و تکلیف معصوم علیه السلام بر اساس جایگاه او در اندیشه دینی تعریف شده و شیوه مدیریت هر امام در عصر خویش برگرفته از اصول حاکم بر حرکت اوست.

تفاوت میان روش امام حسین علیه السلام، امام سجاد علیه السلام و امام صادق علیه السلام جز بر اساس آن جایگاه و این اصول توضیح نمی‌یابد؛ زیرا ائمه علیهم السلام همگی از نوری واحد بودند (صدوق، ۱۴۰۳: ج ۱، ۳۱؛ خزاز رازی، ۱۴۰۱: ۱۱۱؛ جوهری بصری، بی‌تا: ۲۴، ۲۷) که در ظرف‌ها و شرایط اجتماعی متفاوتی جلوه‌گر شدند و اگر هر یک در شرایط امامی دیگری عهده‌دار امامت می‌شدند، جز به راه آن امام نمی‌رفتند.

درک جایگاه امام و اصول حرکت او راه را برای تحلیل شیوه مدیریت ائمه می‌گشاید و تحلیل‌گر می‌تواند با تکیه بر چنین درکی به فهم رفتار هر یک از ائمه در شرایط خاص خویش نزدیک شود. گفت‌وگوی این مقاله در دو گفتار سامان یافته که جایگاه امامت و اصول حرکت امام موضوع بحث این دو گفتار خواهد بود.

۱. امامت و جایگاه آن

آموزه امامت ریشه در اعتقاد به توحید دارد و از دل آن زاده می‌شود؛ نکته‌ای که تولد نماد

امامت - علی علیه السلام - در دل نماد توحید - کعبه - به آن اشاره دارد (حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ج ۳، ۴۸۳؛ کنجی شافعی، ۱۴۰۴: ۴۰۷). توحید را نباید به پذیرش معبودی آسمانی و نفی معبودهای دیگر محدود کرد. پذیرش توحید به معنای تن دادن به حاکمیت خدا و تن زدودن از حاکمیت غیر اوست. توحید در این تصویر تمامی رفتارهای انسان را تحت تأثیر خود قرار داده و چنین بندگی و آزادگی را طلب می‌کند؛ مطالبه‌ای که تلاش برای آگاهی از حکم و قانون او و سعی برای تطبیق آن در شرایط مختلف را به دنبال می‌آورد.

آگاهی از قوانین کلی با فرستادن پیامبران و نزول کتاب‌های آسمانی مقدر می‌گردد، اما همین قوانین آماده، با تغییر شرایط، نیاز به تطبیق مناسب دارد و به داوری در هنگام اختلاف در فهم و تطبیق. افزون بر این، حرکت رسول در تبلیغ دین نیاز به تداوم و توسعه دارد؛ برای نسل‌هایی که او را ندیده‌اند، برای سرزمین‌هایی که کلامش را نشنیده‌اند و حتی برای بازماندگان و یاران رسول که غبار غفلت بر فکر و دل‌هایشان می‌نشیند.

الف) امام، امین خدا بر زمین و حجت او بر بندگان است^۱

امام در نگاه شیعه برگزیده‌ای الهی است که هر آن‌چه در زمین است امانت اوست تا از هر کس و هر چیز حراست کند و آن را در جایگاه خود بنشانند. امام امین خدا بر استعداد‌های انسان است تا زمینه‌های رشد و شکوفایی را فراهم کند و همین است که او را خلیفه خدا بر زمین خوانده‌اند؛ زیرا بر مسند حق نشسته و بار او را بر دوش گرفته است.

خلقت حق از تسویه، تقدیر و هدایتی برخوردار است^۲ و هر آفریده در مدار خویش در جریان است^۳ و تسبیح‌گوی^۴. اما در این میانه آدمی را خلقتی دیگرگون است؛ هدایت او هم به تکوین است و هم به تشریح و انتخاب او نه اسیر تکوین است نه محدود به تشریح. او اگرچه از هدایت‌های عامی در اصل خلقت برخوردار است، اما برای تعیین گام به گام مسیر خویش نیازمند بیانی است که با کتاب‌های آسمانی و با رسولان الهی به آن می‌رسد و با امام تداوم می‌یابد و به کمال می‌رسد.

خلقت متفاوت انسان او را چنان محتاج راهنما و راهنمایی‌ها می‌کند که حتی پس از رسول

۱. «السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِينَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّتَهُ عَلَى عِبَادِهِ». (ابن قولویه، ۱۳۵۶: ۳۹)

۲. «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى * وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى». (اعلی: ۲ - ۳)

۳. «وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ». (انبیاء: ۳۳)

۴. «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ». (اسراء: ۴۴)؛ «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ». (جمعه: ۱)

و وحی به سوی کسانی بشتابد که حجت و دلیل او باشند. امام حجت خدا بر بندگان است تا راه را بنماید و جایی برای عذر باقی نگذارد.

ب) امام، کمال دین و تمام نعمت است^۱

بعثت رسول و نزول کتاب، پرده‌های جهل را کنار می‌زند و راه را نشان می‌دهد. اما حراست پیام رسول از کج فهمی و کهنگی، تداوم کار او در حفظ مؤمنان و رساندن سخن به نورسیده‌ها و نارسیده‌ها کاری است که بر دوش امام است. بدون نصب و تعیین امام، برنامه و طرح دین کامل نیست و با اوست که دیگر ناگفته‌ای نمی‌ماند که ناگفته‌ها را هم او خواهد گفت.

نعمت‌ها بدون امام به تمامیت نمی‌رسند؛ زیرا آن‌که انعامی می‌کند و ابزاری در اختیار می‌گذارد اگر راه استفاده و مخاطرات و ظرفیت‌ها را نشان ندهد، انعامی تام نکرده است. این نصب امام است که نعمت‌ها را تام و تمام می‌کند و امکان بهره‌مندی از تمامی امکانات درونی و بیرونی را فراهم می‌آورد.

اسلام به مثابه یک دین تا زمانی که از آن نقصان و این نقیصه رها نشده هنوز مورد پسند حق نیست و با نصب امام است که اسلام نیز چنان می‌شود که باید.

ج) امام و جریان هدایت

جریان هدایت با بعثت رسولان آغاز شده و با امام تداوم می‌یابد. تلاوت آیه‌ها در جایگاهی مناسب - «يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ» - آدمیان را به فضایی تازه می‌کشاند و فکر و احساس او را با سؤال‌ها و جواب‌هایی اساسی درگیر می‌کند.

این درگیری است که به رسول این امکان را می‌دهد که به تزکیه آنان بپردازد - «يُزَكِّيهِمْ» - و با شیوه‌های مختلف آن‌ها را از وابستگی‌ها و آلودگی‌ها برهاند و به سطحی برساند که آماده عمل و تغییر در رابطه‌های خویش بشوند. در این سطح است که تعلیم دستورالعمل‌های دینی و آموختن حکمت‌ها - «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (آل عمران: ۱۶۴) - راه‌گشا خواهد بود.^۲ روشن‌گری رسول و جانشینان او، مردم را با خود و هستی و نقش خود در هستی آشنا می‌کند

۱. این سخن توضیحی است بر آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (مائدة: ۳) که درباره امامت علی عليه السلام نازل شده است. (صدوق، ۱۳۷۸: ج ۱، ۲۱۶ - ۲۱۷؛ صدوق، ۱۳۹۵: ج ۱، ۲۷۷؛ حسکانی، ۱۴۱۱: ج ۱، ۲۰۱ - ۲۰۸)

۲. «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ». (آل عمران: ۱۶۴)

و آنان که به معیت رسول می‌رسند از کتاب (دستورات و مقررات) و از موازین برخوردار می‌شوند. این تمام آن چیزی است که مردم برای تصمیم بزرگ خویش نیاز دارند؛ تصمیم و اقدام به ایجاد قسط در جامعه. با شکل‌گیری این تجمع و حرکت اجتماعی، تیزی، صلابت و استواری در اندیشه، روحیه، عمل و ارتباطات برای این جماعت خواهد بود - «أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ» - و به آنان در مشکلات و در رویارویی‌ها، سختی و استحکام - «فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» - خواهد بخشید.^۱

۲. اهداف امام و اصول حرکت او

الف) اهداف امام

امام به عنوان جانشین رسول و ولی خدا در پی تحقق چه شرایطی برای افراد و جامعه است؟ تشخیص این هدف کلیدی مهم برای درک درست چگونگی مدیریت و رهبری اوست. اهداف امام را می‌توان در سه دسته جای داد:

۱. اهدافی که در تربیت تک‌تک افراد دنبال می‌کند؛
۲. مطلوب‌های او در روابط مؤمنان؛
۳. اهدافی که در کلیت جامعه در پی دستیابی به آن است.

بحث یکم. در تربیت افراد

۱. فراهم کردن فرصت انتخاب؛ آدمی بدون وحی و بدون راهنمایی اولیای خدا، قدر خویش را نمی‌شناسد و خود نیز حق خود را پاس نمی‌دارد. او نمی‌داند که چه جایگاهی در هستی دارد و چه امیدها به او بسته شده و چه جایگاه‌های بلندی در انتظار اوست؛ همین است که حق چنین وجود گران‌قدری را ندانسته و آن را با بهره‌های بی‌قدر دنیا معاوضه می‌کند. اولیای خدا با ارائه بیان و دلیل، پرده‌های جهل و ابهام را کنار می‌زنند و خود او، آینده و خدایش را در برابرش می‌نشانند. به او راه و بی‌راه را نشان می‌دهند و برایش فرصت انتخاب

۱. این هدف اجتماعی در سوره حدید مورد اشاره قرار گرفته است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ» (حدید: ۲۵). رسولان خدا با روشن‌گری‌ها فرستاده شده‌اند. این روشن‌گری‌ها، آدمیان را در دوراهی انتخاب قرار می‌دهد و اکنون اگر به معیت و همراهی رسول (پذیرش راه او) روی آورند، با دستورات و موازین مجهز می‌شوند. این همه برای آن است که مردم برای قسط برخیزند (هدف اجتماعی). پس از این قیام است که حدید نیز نازل خواهد شد و مراد از حدید فقط اسلحه نبرد نیست (صدوق، ۱۳۹۸: ۲۶۶).

فراهم می آورند.

۲. پاکسازی و آموزش برای کسانی که راه را برگزیدند؛ آن که با تلاوت آیه ها به دنبال نشانه ها حرکت می کند و راه را برمی گزیند، باید با یاری رسول و جانشینان او از وابستگی ها و آلودگی ها جدا شود و از آنان دستورات زندگی تازه و حکمت های چگونه زیستن در جهان واقعی را بیاموزد.

۳. حراست از همراهان با تذکر آموزه ها؛ در میان جاذبه های دنیا، کشش های هوس و وسوسه های شیطان، خطر غفلت و بازماندن از مسیر، تهدیدی همگانی است. این امام است که باید طراوت گل های رسول را حفظ کند و از یادرفته ها را به یاد آورد.^۱

بحث دوم. در روابط اجتماعی

۱. دین خواستار سطحی از روابط اجتماعی است که همه رابطه ها بر اساس عدل و احسان شکل گیرد. اهداف دین را نباید به محدوده زندگی فردی فروکاست. حرکت انبیا و امامان علیهم السلام در پی ایجاد شکلی متفاوت در روابط اجتماعی است. مؤمن در پرتو آموزش های دینی درمی یابد که او نسبت به دیگران تکالیفی دارد و آنان بر گردن او حقی دارند (نک: ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴: ۲۵۵؛ کلینی، ۱۳۶۵: ج ۲، ۱۶۹؛ اهوازی، ۱۴۰۴: ۴۲؛ صدوق، ۱۴۰۲: ۳۸ - ۴۲؛ مفید، ۱۴۱۳: ۲۸ - ۲۹)؛ حقوق و تکالیفی که گاه الزامی است و مصداق رفتار عادلانه و گاه الزامی را در خود جای نداده، اما خواستنی، زیبا و مصداق رفتار محسنانه است. عدل و احسان دو حقیقتی است که در ورای همه امر و نهی ها نهفته اند.^۲

عدل در لغت، رعایت همسانی در برخورد هاست؛ همسانی میان مجازات و جرم و همسانی

۱. «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ» (غاشیه: ۲۱)؛ «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (الذاریات: ۵۵). برای تفصیل این بحث، نک: صفایی حائری، ۱۳۸۸: ۶۵ - ۱۲۷.

۲. حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ قَالَ: حَدَّثَنِي الْخَسِينُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَأَنَا عِنْدَهُ، فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَتَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ وَقَوْلُهُ: «أَمَرَ رَبِّي»، «أَلَا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ». فَقَالَ: نَعَمْ، لَيْسَ لِلَّهِ فِي عِبَادِهِ أَمْرٌ إِلَّا الْعَدْلُ وَالْإِحْسَانُ. فَالِدَعَاءُ مِنَ اللَّهِ عَامٌّ وَالْهُدَى خَاصٌّ، مِثْلُ قَوْلِهِ: «وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» وَ لَمْ يَقُلْ: وَ يَهْدِي جَمِيعَ مَنْ دَعَا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (قمی، ۱۴۰۴: ج ۱، ۳۸۸ - ۳۸۹). سند حدیث قابل اعتماد است؛ زیرا مراد از محمد بن ابی عبدالله همان محمد بن جعفر اسدی کوفی است که از وکلای ائمه و از بزرگان حدیث بوده است (نجاشی، ۱۴۰۷: ۳۷۳). این فرد از مشایخ علی بن ابراهیم نیست، ولی علی بن حاتم قزوینی - که کتاب تفسیر قمی را برخی اهل تحقیق نوشته او می دانند - از این فرد منقولاتی دارد. راوی بعد، یعنی موسی بن عمران به جهت اکتفا محدث بزرگی مانند محمد بن جعفر قابل توثیق است. دو راوی آخر سند بسیار مشهورند؛ اولی حسین بن یزید نوفلی است و دومی اسماعیل بن ابی زیاد سکونی، که هر دو مورد اعتماد محدثین و فقهای شیعه بوده اند. البته حدیث به جهت عامی بودن سکونی، موثقه محسوب می شود.

در رعایت استحقاق‌ها. به بیان دیگر، عدل رعایت انصاف و بیش از طاقت تحمیل نکردن و بیش از جرم مجازات نمودن است.^۱ اما احسان، تفضل است؛ خوبی را با خوبی افزون پاسخ گفتن و بر بدی سخت نگرفتن.^۲ رعایت عدل در روابط، اعتدال و تعادل را به دنبال دارد و احسان و تفضل به افزایش محبت و صمیمیت در اجتماع می‌انجامد.

دستورات دینی مصداق یکی از این دو هستند و هنگامی که رابطه‌های مؤمنان بر چنین اساسی سامان می‌یابد اعتدال و تعادل در کنار محبت و صمیمیت پدیدار می‌گردد.

۲. هر کس به کسوت اهل ایمان درآمد اگر از مؤمنان یاری بخواهد باید به یاری‌اش بشتابد و هر کس همراه شد باید هیچ چیز را از او دریغ نکرد. مؤمن حتی اگر ضعیف بوده و آماده برای هجرت و جهاد نباشد، حق دارد از سایر مؤمنان یاری بطلبد و آنان نیز وظیفه دارند این خواسته را بی‌پاسخ نگذارند.^۳ اما تا هجرت نکرد و آماده جدا شدن از شرایطش نشد، پیوند ولایی ندارد و مسئولیتی از این جهت بر عهده دیگران نیست.

هجرت مؤمن و جهاد با مال و جان، او را در وضعیتی تازه قرار می‌دهد. اکنون میان او و دیگران پیمان ولایت برقرار است و هر یک همانند سرپرستی است نسبت به دیگری. این ولایت در حقیقت نوعی پیوستگی است؛ پیوندی که در میان کافران و ظالمان نیز می‌توان از آن سراغ گرفت (انفال: ۷۳؛ جاثیه: ۱۹)، پیوندی که میان آنان بر اساس منافع مشترک شکل گرفته و میان اهل ایمان بر اساس نگاه و راه مشترک ایجاد شده است.

بحث سوم. در جامعه

۱. اولیای خدا با کنار زدن پرده‌های جهل و ابهام و در اختیار گذاردن راه و روش زندگی، می‌کوشند مردم را برای قیام به قسط آماده کنند. امام نیز خواستار قیام مردم به قسط است.

۱. العَدْلُ: الحکم بالاستواء... العَدْلُ: قِیمَةُ الشَّيْءِ وَفِدَاؤُهُ (ابن فارس، ۱۴۰۴: ج ۴، ۲۴۶ - ۲۴۷). العَدْلُ: الْفِذْيَةُ؛ مِنَ الْمَعَادِلَةِ (زمخشری، ۱۴۱۷: ج ۲، ۲۴۳). العَدْلُ هُوَ الْمَسَاوَاةُ فِي الْمَكَافَاةِ إِنْ خَيْرًا فَخَيْرٍ، وَإِنْ شَرًّا فَشَرٌّ، وَالْإِحْسَانُ أَنْ يُقَابَلَ الْخَيْرُ بِأَكْثَرِ مِنْهُ، وَالشَّرُّ بِأَقَلِّ مِنْهُ (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۵۵۲؛ زبیدی، ۱۴۱۴: ج ۱۵، ۴۷۱). قَالَ الْفَرَاءُ: الْعَدْلُ بِالْفَتْحِ مَا عَادَلَ الشَّيْءَ مِنْ غَيْرِ جِنْسِهِ (جوهری، ۱۴۱۰: ج ۵، ۱۷۶۱).

۲. قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ الْعَدْلُ الْإِنْصَافُ وَالْإِحْسَانُ التَّفَضُّلُ. (شریف رضی، ۱۴۱۴: ۵۰۹؛ صدوق، ۱۳۶۱: ۲۵۷)

۳. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ﴾ (انفال: ۷۲). این آیه دو وظیفه را برای مؤمنان مشخص می‌کند: اول، یاری رساندن به مؤمنانی که هجرت کرده و از شرایط گذشته خویش فاصله نگرفته‌اند، اما از مؤمنان یاری می‌جویند و دوم، داشتن پیوند ولایی با مؤمنانی که به هجرت و جهاد دست زده‌اند.

قسط را به سهم و نصیب توضیح داده‌اند.^۱ مقسط کسی است که می‌کوشد این سهم و نصیب پرداخت شود و قاسط ضد اوست؛ کسی است که در برابر مقسط قرار گرفته و نمی‌خواهد هرکسی به سهم و نصیب خود برسد.

مفهوم قسط بر این درک استوار است که در هستی، سهم و نصیبی در کار است؛ سهم و نصیبی که به هر کس و هر چیزی باید داد. هر چیز و هرکس بر اساس اندازه‌های وجودی‌اش صاحب حقی است و قیام به قسط به معنای برخاستن برای ادای تمام این حقوق است.^۲ اولیای خدا تلاش می‌کنند انسان از زندگی طبیعی و غریزی برتر آمده و خود را در سطحی ببیند که به این سوگام برداشته و سهم و نصیب هرکس و هر چیزی را با رفتار فردی و جمعی خویش ادا کند.

۲. هنگامی که عزم‌ها جزم شد و قیام و اقدام برای اقامه قسط رخ داد، امکان دیگری در اختیار خواهد بود: «أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ».

تعبیر «أَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» (حدید: ۲۵)^۳ از پیش‌بینی برای ابزارهای نبرد حکایت دارد و از حدت و شدتی آسمانی و الهی نیز خبر می‌دهد؛ همان شدتی که در همراهان رسول خدا ﷺ بود و قرآن از آن سخن گفته است.^۴

سخن دوم. اصول حاکم بر حرکت

امام علیؑ قدر و اندازه‌های انسان را و منزلت و جایگاه مناسب او را می‌شناسد و آن درک مبنایی و این هدف‌گایی او را به اصولی کلی در مدیریت و تربیت می‌رساند؛ قواعدی کلی که راهنمای عمل او هستند و شیوه‌ها و شکل‌های متناسب را نشان می‌دهند.

۱. الْقِسْطُ: النَّصِيبُ (فیومی، بی‌تا: ج ۲، ۵۰۳)؛ الْقِسْطُ: الْحِصَّةُ وَ النَّصِيبُ (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴: ج ۵، ۲۸۱)؛ و إيصال شيء الى مورد و إيفاء الحق الى محلّه (مصطفوی، ۱۴۰۲: ج ۹، ۲۵۷).

۲. در تعبیر قیام بالقسط با توجه به دو احتمال در معنای باء می‌توان این قیام را برای تحقق قسط دانست یا با تکیه بر قسط. در احتمال اول، قسط به هدف و غایت قیام مردم اشاره کرده است و بنا بر احتمال دوم، تعبیر قسط از پایه‌ها و مایه‌های قیام خبر می‌دهد. با توجه به قابلیت سخن برای هر دو تفسیر می‌توان هر دو معنا را مراد گوینده حکیم دانست، به ویژه با توجه به استفاده بسیار از چنین اسلوبی در قرآن.

۳. «عن علیؑ قَالَ: «وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ» يَعْنِي السَّلَاحَ وَ غَيْرَ ذَلِكَ...». تفسیر گسترده امام از کلمه حدید حاکی از آن است که مراد از حدید، هرامر تکوینی یا تشریحی است که در این مرحله در اختیار مجتمع اسلامی قرار می‌گیرد، تا آن‌جا که به سختی و سرسختی نیاز است یاورشان باشد (نک: صدوق، ۱۳۹۸: ۲۶۶). این شدت و استحکام را هم در فکر، روان و عمل مجاهد می‌توان یافت و هم در انسجام اجتماعی و قدرت نظامی جامعه مسلمین. این حدت است که از سوی حق نازل می‌شود و ریشه در جایی دیگر دارد (نک: کلینی، ۱۳۶۵: ج ۹، ۳۷۳).

۴. «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ» (فتح: ۲۹)

این اصول از همان آغاز تربیت مبنای عمل قرار می‌گیرند و در تربیت فردی، در تغییر روابط مؤمنان و در تحول در حرکت کلی اجتماع مورد توجه هستند و متناسب با امکانات و شرایط، خود را در قالب شکل‌ها و شیوه‌های گوناگون نشان می‌دهند؛ شکل‌ها و شیوه‌هایی که در عین تنوع، از اصول مشخصی الهام گرفته می‌شود و اصولی که در عین تعدد، از نگاهی خاص به انسان و هستی برخاسته و اهداف مشخصی را مدنظر دارد.

این اصول را می‌توان در سه گروه دسته‌بندی کرد: اصولی که بیش‌تر به هدایت افراد نظر دارد، اصولی که در ایجاد فضای اخوت ایمانی راه‌گشایی می‌کند و دست‌آخر، اصولی که رعایت آن‌ها می‌تواند به استحکام و استقلال فرد و جامعه بینجامد.^۱

دسته یکم. اصول ناظر به هدایت

هدایت امری فراتر از ارائه اطلاعات و آموزش افراد است. هدایت، رساندن آدم‌ها به چهارراه انتخاب و نمایاندن عاقبت هر مسیر است.^۲ تحقق چنین امری نیازمند بیرون کشیدن آدم‌ها از چنبره زندگی طبیعی و روبه‌رو کردن آن‌ها با سؤالاتی اساسی است.

اصل ۱. رعایت حق انتخاب انسان‌ها: اختیار و انتخاب در خلقت انسان ریشه دارد و دعوت دینی تلاش می‌کند انسان در این‌گزینه‌ها به سوی بهترین‌ها گام بردارد. این دعوت با آن شکل خلقت هماهنگ است و اولیای دین جز به این نمی‌اندیشند که راه را نشان داده و از بیراهه‌ها حذر دهند تا آدمی آگاهانه انتخاب کند و برخیزد و میان شکر و کفر یکی را انتخاب کند.^۳

این نکته گرچه بدیهی به نظر می‌رسد اما وفاداری به آن در عمل سخت و دشوار است. باید موانع فهم و انتخاب را کنار زد و راه‌های پیش‌روی را نشان داد، اما در نهایت باید اجازه داد که خود انتخاب کنند؛ همان اجازه‌ای که خدا در اصل خلقت آزادی به انسان داده است. هیچ‌کس را به زور نباید و نمی‌توان به بهشت برد؛ زیرا بهشت حاصل انتخاب آزادانه فرد است و راهی که فرد با تحمیل دیگری و با اجبار طی کرده، برای او امتیازی نخواهد آفرید که اگر

۱. از ارائه نمونه‌های واقعی در این مقاله به عمد دوری جسته و این مهم برعهده مقالات بعد نهاده شده است.

۲. برای معنای هدایت، نک: طباطبایی، ۱۴۱۷: ج ۱، ۳۴ و ج ۲، ص ۲۶۰؛ گنابادی، ۱۴۰۸: ج ۱، ۳۱، ج ۲، ۱۸۳؛ مصطفوی، ۱۴۰۲: ج ۱۱، ۲۴۹؛ ابن‌عاشور، ۱۴۰۴: ج ۱، ۱۸۶، ۲۲۳.

۳. «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (انسان: ۳)، «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵). در آیه اخیر آن چه مطلوب حرکت انبیا شمرده شده برخاستن خود مردم برای قسط است؛ انبیا نمی‌آیند تا مردم را به‌پا دارند (اقامه)، بلکه آمده‌اند تا در پرتوی روشن‌گری‌های ایشان (ارائه بینات) و در دسترس گذاردن دستورات و موازین این امکان را فراهم آورند که مردم برای قسط به‌پا خیزند. (صفایی حائری، ۱۳۸۷: ۱۲۱)

اجبار و تحمیل به انسان حسنی داشت، خدا خود چنین می‌کرد و او را آزاد نمی‌آفرید.
اصل ۲. کنار زدن موانع انتخاب: جامعه‌ای که اولیای خدا در آن دعوت خویش را آغاز می‌کنند، کلاس درسی نیست که همگان چشم و گوش به پیام تازه بسپارند؛ وراثت، غرایز، محیط و آموزش، بخشی از عوامل گسترده‌ای هستند که شخصیت فرد را شکل داده و او را در خود محصور کرده‌اند. دین می‌آید تا آدمی را از این همه فراتر ببرد و از این زندان‌ها آزاد کند تا او بتواند با این همه، باز راه را خود انتخاب کند.^۱

موانع انتخاب در جامعه نیز در برابر دعوت دینی قرار می‌گیرند. دعوت به بندگی خدا و رها شدن از اسارت اربابان دنیا دعوتی نیست که صاحبان دنیا بتوانند از کنار آن عبور کنند. این پیامی است که دشمنان بسیاری خواهد داشت؛ دشمنانی که برتری اجتماعی و روابط ظالمانه خویش را در خطر می‌بینند و در برابر دعوت دینی می‌ایستند.^۲

اصل ۳. آغاز از استعدادها: هدایت نیازی همگانی است که برای همگان مطابق با قدر و اندازه‌های وجودی تدارک شده است.^۳ خداوند این هدایت و تبیین را عهده‌دار شده^۴ و جانشینان خدا بر زمین این مسئولیت را بر دوش گرفته‌اند.

اما همگان آمادگی یکسانی برای پذیرش هدایت ندارند؛ برخی سرشار از طلب هستند و لبریز از سؤال، اما برخی دیگر را باید مدت‌ها کاوید تا شاهد جوشش قطره سؤالی شد. افزون بر این، پاسخ یافته‌ها نیز همسان نیستند؛ گروهی با دیدن نشانه‌ها سر به راه می‌گذارند و دیگران را نیز به راه می‌کشانند و برخی دیگر با پاسخ‌ها به آرامش می‌رسند و گرفتار رخوت می‌شوند.

قرآن به رسول خبر داده که او نمی‌تواند صدای خود را به گوش مردگان برساند^۵ و باز خبر داده که او قادر به جلوگیری از گمگشتگی کورها نیست^۶ و کرها هنگامی که پشت می‌کنند پیام

۱. حال می‌توان دریافت چرا رسول خدا ﷺ با رفتارهای سؤال برانگیزی چون نماز در کنار کعبه و رسولان دیگر با سؤالات عمیق کار را آغاز می‌کنند (نک: اعراف: ۶۵؛ یونس: ۳۱؛ مؤمنون: ۲۳، ۳۲، ۸۷؛ تکوین: ۲۶؛ شعراء: ۱۴۶). این برخورد است که ذهن‌ها را به خود جذب کرده و در پی سؤال روان می‌کند. اکنون با تلاوت آیات در جایگاهی مناسب می‌توان حرف‌ها را زد و او و راه او را نشان داد. این تلاوت‌های بجاست که زمینه‌ساز تزکیه و پاک شدن از وابستگی‌ها و رهایی از زندان‌ها خواهد شد.

۲. قرآن از رفتار قوم فرعون با موسی علیه السلام این گونه یاد کرده است: «وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا» (نمل: ۱۴) «و با آن که دل‌هایشان بدان یقین داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند.»

۳. «وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ» (اعلی: ۳)

۴. «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ» (لیل: ۱۲)؛ «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيِّنَاتٍ» (قیامه: ۱۹).

۵. «وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ» (فاطر: ۲۲)؛ «إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ» (نمل: ۸۰).

۶. «وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَمَىٰ عَن ضَلَالَتِهِمْ» (نمل: ۸۱؛ روم: ۵۳).

او را نخواهند شنید.^۱ رسول باید دعوت خود را از کسانی آغاز کند که با تلاوت آیه‌ها و برخواندن نشانه‌های خدا دچار تحول شده و به این آیه‌ها ایمان می‌ورزند و در برابر حق تسلیم و پذیرا هستند.^۲

به بیان دیگر، رسول باید از کسانی آغاز کند که از او می‌شنوند؛^۳ کسانی که به نشانه‌های حق، ایمان می‌ورزند و پذیرای حق هستند. شروع با اینان نتیجه‌بخش است و با همراهی شان دست‌ها تکثیر می‌شود و تبلیغ وسعت می‌یابد.

استعدادیابی برای حرکت دینی به معنای یافتن کسانی است که طالب حق هستند و تسلیم در برابر آن. این استعداد بر اساس ضریب هوشی و یا قوت حافظه تعریف نشده و به سلامت نفس و آمادگی برای هدایت ربط دارد.

اصل ۴. دعوت به عبودیت: عبودیت غایت خلقت^۴ و هدف دعوت است؛^۵ انسان به‌گونه‌ای آفریده شده که می‌تواند تا خدای بی‌نهایت گام بردارد و این سلوک بی‌پایان، قدرت و علمی بی‌نهایت را می‌طلبد که در این مسیر با تکیه بر توان محدود خویش به جایی نمی‌توان رسید. ترسیم چنین سلوکی احاطه بر انسان و بر راه او را نیاز دارد و این ترسیم را جز از خدای محیط مهربان نمی‌توان توقع کرد. عبودیت یعنی مطابق امر او حرکت کردن و لازمه آن رها شدن از دغدغه‌های دیگر و سرسپردن به خواست اوست.

اولیای خدا جز به بندگی خدا دعوت نمی‌کنند؛ دعوت به زهد و عبادت، به جهاد و شهادت و به اصلاح و خدمت، هنگامی پذیرفته است که از این ریشه برخیزد. زهد، عبادت، جهاد یا هر کار دیگر هنگامی ارزش دارد که از امر او برخیزد و از انگیزه‌های دیگر خالی شده باشد.

عبودیت تن‌زدودن از حاکمیت غیر خدا و تن‌دادن به حاکمیت خداست. در هدایت اولیای

۱. «وَلَا تُسْمِعُ الضُّمَّةَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ» (نمل: ۸۰؛ روم: ۵۲). برای توضیح این تعبیر، نک: صفایی حائری، ۱۳۸۸: ۲۲۱ - ۲۲۵.

۲. «إِنْ تُسْمِعْ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ» (نمل: ۸۱).

۳. شروع دعوت علنی رسول با دستور «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (شعراء: ۲۱۴) آغاز شد؛ انذار معاشرین نزدیک‌تر. معاشرت و قربت زمینه مناسبی برای باور و پذیرش رسول است. این سخن با شروع از کسانی که طلب و تسلیم را دارند منافاتی ندارد که این‌ها مستعدا و آماده‌هایی هستند که پیام را شنیده و همراه خواهند شد.

۴. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (ذاریات: ۵۶).

۵. «إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (آل عمران: ۵۱). بندگی خدا همان صراط مستقیم است. صراط راهی است که رهرو را در خود گرفته و سلوکی هموار را در پی خواهد داشت. مستقیم بودن این مسیر، می‌تواند تعبیری از استحکام و استواری مسیر باشد و هم این‌که این مسیر (خط مستقیم) کوتاه‌ترین فاصله میان دو نقطه است. تبعیت از رسول خدا ﷺ نیز صراط مستقیم است: «وَأِنَّهُ لَعَلَّمُ لِلشَّاعِرَةِ فَلَا تَمْتَرْنَ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ» (زخرف: ۶۱)؛ زیرا این تبعیت ادامه آن عبودیت است.

خدا، آن رهایی و این تعبد هر دو مطلوب است؛ چه در رابطه انسان با خودش و چه در روابط اجتماعی.

عبودیت در این معنای وسیع، نفی بت‌هایی است که در درون و در جامعه جای گرفته و قدرت را قبضه کرده‌اند. این نفی متناسب با شرایط فرد و سازمان اجتماع او به شکل‌های مختلف خود را نشان داده و از راه‌های متفاوتی به هدف خود خواهد رسید.^۱

تحقق عبودیت در جنبه اثباتی نیز محتاج تمهید مقدمات و طی مراحل است تا تمامی آن‌چه در دستورات الهی آمده و جایگاهشان در موازین مشخص شده در روابط فرد با خود، دیگران و اشیا محقق گردد.

اصل ۵. آموزش احکام و موازین: پس از روشن شدن راه‌ها و مشخص شدن گزینه‌ها، کسانی که همراهی رسول خدا ﷺ را برمی‌گزینند در کنار او از کتاب و موازین بهره‌مند خواهند شد^۲ تا راه و رسم زندگی را بیاموزند. اولیای خدا نه تنها جانشین رسولان الهی در ارائه بینات هستند، بلکه آموزش راه و رسم زندگی را نیز بر دوش دارند؛ آموزشی که باید به تدریج و متناسب با شرایط و نیازها شکل گیرد.

انجام این وظایف در شرایط حاکمیت حق جز به تربیت شاگردان و فراهم کردن زمینه‌های کار برای ایشان نیازی ندارد، اما با حاکمیت طاغوت و وجود حساسیت نسبت به امام ادامه کار با دشواری‌های بسیاری روبه‌رو شده و تدابیر تازه‌ای را طلب می‌کند؛ تدابیر پیچیده و ظریفی که راهی در این فضای دشوار و ناهمساز باز کند تا بتوان بارها را بر دوش گرفت و جریان دعوت رسول را تداوم بخشید. اوج این پیچیدگی و ظرافت را در جایی باید جست‌وجو کرد که امام در پس پرده غیبت قرار گرفته و مدیریت جریان هدایت به صورت آشکار امکان ندارد.

اصل ۶. تداوم امکان انتخاب: دعوت دینی با تلاوت، تزکیه، تبیین و تعلیم، هرآن‌چه برای شروع مورد نیاز است در اختیار می‌گذارد اما هوس‌ها، جاذبه‌ها و وسوسه‌ها می‌تواند تخم غفلت را بکارد و درخت انحراف را برویاند. این رسول و جانشینان او هستند که وظیفه تذکر را بر عهده دارند^۳ تا با توجه دادن به خدا، به جایگاه انسان و به آینده‌های در انتظار، زمینه‌های انحراف را بخشکانند. این تذکرهاست که به راه‌آمده‌ها را در راه حراست می‌کند^۴ و ادامه را ممکن

۱. در مقالاتی دیگر، از این شیوه‌ها و شکل‌ها گفت‌وگو خواهد شد.

۲. اشاره به مضامین آیه ۲۵ سوره حدید.

۳. «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ». (غاشیه: ۲۱)

۴. «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ». (ذاریات: ۵۵)

می‌گرداند.

دشمنان دعوت دینی در برابر آن می‌ایستند و راه خدا را سد می‌کنند. این اولیای خدا هستند که با تدبیرها و تدارک‌ها امکان انتخاب درست را برای مردم حفظ می‌کنند. این تدبیرها بن بست‌ها را باز و کید دشمنان را خنثی می‌کند.

اولیای خدا راه انتخاب بد را نیز نمی‌بندند که گرفتن حق انتخاب مسخ انسان است و دور کردن او از حقیقت انسانیت. آری، باید در برابر بدها با یاری خوبان ایستاد و بدها و بدی‌ها را تحت کنترل درآورد، ولی حذف امکان انتخاب نه مقدور است نه مطلوب، که انسان در بهشت خدا قدرت بر معصیت و هبوط را داشت و خدا خود این امکان را در اختیار او گذارده بود.

دسته دوم. اصول اخوت ایمانی

ساختن روابط اجتماعی بر اساس مبانی و اهداف دینی، رعایت اصول خاصی را در عمل می‌طلبد؛ اصولی که از دل آن‌ها شیوه‌های مختلف برخوردار به دست می‌آید و در شرایط متفاوت راه را به سوی اهداف مشخص می‌کند.

اصل ۷. حراست از اخوت و تعمیق آن: دعوت دینی گذشته از تحول فردی به تحول در روابط میان انسان‌ها نیز نظر دارد؛ تحولی که زندگی فرد را به زندگی دیگران گره زند و رفتن خواب از چشمی، خواب را از چشم دیگران برآید و رنج کسی دیگران را نیز به التهاب و تلاطم درآورد.^۱ ظهور ایمان به معنای تغییر در نگاه انسان و در دغدغه‌ها و علاقه‌های اوست^۲ و مؤمن کسی است که تحول در نگاه و در احساس او تثبیت شده و دوستی‌ها و دشمنی‌هایش را متفاوت از گذشته کرده است. مؤمن، برادر مؤمن خویش را دوست می‌دارد؛ زیرا همراه و همکار خود می‌داند و او را جلوه‌ای از زیبایی‌هایی می‌بیند که به آن دل بسته است. این دوستی در عاطفه و احساس مؤمنان به یکدیگر و در رفتارهایشان نسبت به هم عمیقاً اثر می‌گذارد، چنان‌که گویی اینان با همه تفاوت‌هایشان اعضای یک پیکرند و این محبت عمیق است که پایه‌ای استوار را برای حقوق و تکالیف مؤمنان نسبت به یکدیگر ایجاد می‌کند؛ حقوقی که همگی جلوه‌هایی از این یگانگی و یکی شدن هستند.

جریان تربیتی امام علیه السلام زمینه‌ساز شکل‌گیری چنین روابطی است. اما این روابط می‌تواند از

۱. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: الْمُؤْمِنُونَ فِي تَبَارِهِمْ وَ تَرَاحِمِهِمْ وَ تَعَاظِفِهِمْ كَمَثَلِ الْجَسَدِ إِذَا اشْتَكَى تَدَاعَى لَهُ سَائِرُهُ بِالسَّهْرِ وَ الْخَمِي (اهوازی، ۳۹: ۱۴۰۴؛ پاینده، بی‌تا: ۳۸۲). عن النبي صلی الله علیه و آله تری المؤمنین فی تراحمهم و تعاطفهم کمثل الجسد اذا اشتكى عضواً تداعى له سائر جسده بالسهر و الحمى (مجلسی، ۱۴۰۳: ۵۸، ۱۵۰) بدون تعبیر تعاطفهم.

۲. حجرات: ۱۴.

غفلت‌ها و نقطه‌ضعف‌ها صدمه ببیند و آفات طبیعی، حوادث و فتنه‌ها آن را دگرگون کند و توطئه‌های رقبا و دشمنان به سراغ آن بیاید. حراست از این روابط و تعمیق آن‌ها دشوارتر از ایجاد آن است و تدبیر این همه با امام علیه السلام است.

اصل ۸. رعایت ضعف‌ها و ظرفیت‌ها: مسؤولیت بر پایه داده‌هاست و میزان آن متناسب با توانایی است.^۱ تکلیف فقط جایی منتفی است که قدرتی برانجام آن نیست. اما جهل و ناآگاهی اگر به نفی قدرت و اثبات عجز نینجامد، رافع مسؤولیت نیست^۲ تا جایی که اگر اختلاف نظرها به گوش خورده باشد دیگر عذری و استضعافی در کار نیست^۳ که عقل (حجت باطنی) حکم می‌کند که باید پرسش و تحقیق پیشه کرد و به حق رسید و بر طبق آن زندگی کرد.

اما دعوت الهی برای هدایت مردم به حداقل‌ها اکتفا نکرده و از تمامی راه‌ها و در بالاترین سطح ممکن به روشن‌گری و راهنمایی اقدام می‌کند^۴ تا جایی که حکمت حق و رحمت او اقتضای آن را دارد.

پاسخ‌ها به دعوت دین یکسان نیست؛ برخی تیز می‌شنوند، زود می‌آیند و ایمان، هجرت و جهاد را جمع می‌کنند؛ اما برخی دیگر با این‌که درمی‌یابند و دل می‌دهند، اما آماده هجرت و جدا شدن نیستند و ظرفیت جهاد با جان و مال را ندارند. اینان گرچه همراه نیستند، ولی همدلی دارند و اگر یاری خواستند باید به یاری‌شان شتافت که نباید از دست بروند و باید فرصت یابند تردیدها و ترس‌ها را کنار زده و برای هجرت و جهاد آماده شوند.^۵

حرکت دینی باید با چنین تسامح و حوصله‌ای همراه باشد و تفاوت قابلیت‌ها و ظرفیت‌ها را در نظر گیرد و به سبب ضعف‌ها و سستی‌ها از ایمان آورده‌ها دست بردارد و سخت نگیرد. این

۱. «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» (طلاق: ۷). «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» (بقره: ۲۸۶).

۲. «سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عليه السلام وَقَدْ سُئِلَ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ». فَقَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِلْعَبْدِ: أَكُنْتَ عَالِمًا؟ فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ لَهُ: أَفَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ وَإِنْ قَالَ: كُنْتُ جَاهِلًا قَالَ لَهُ أَفَلَا تَعَلَّمْتَ فَيُخَصِّمُهُ فَيَبْلُغُ الْحُجَّةَ الْبَالِغَةَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى خَلْفِهِ (مفيد، ۱۴۱۳: ۲۲۸؛ طوسی، ۱۴۱۴: ۹-۱۰؛ حمدان، ۱۴۱۰: ج ۲، ۱۷۸). روایت صحیح است.

۳. «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَنْ عَرَفَ الْخِيَلَفَ النَّاسِ فَلَيْسَ بِمُسْتَضْعَفٍ (كلینی، ۱۳۶۵: ج ۲، ۴۰۴ - ۴۰۶). سند صحیح است و متعدد.

۴. «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ» (حدید: ۲۵). دخول الف و لام بر جمع (البینات) عمومیت را افاده کرده و بر گستردگی و تنوع مصادیق دلالت دارد.

۵. «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَضَرُّوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ». (انفال: ۷۲)

تساهل و تسامح فقط در آغاز حرکت نیست و همه آن‌هایی که در ظرفیتی بیشتر و درجه‌ای بالاتر هستند، باید با تحمل و حوصله رفتار کنند و با سخت‌گیری‌ها، ضعیف‌ترها را نشکنند و دور نکنند^۱. آن‌چه شکاف میان استعداد‌های مختلف را پر می‌کند، همین تسامح و حوصله قوی ترهاست و کمک و یاری به آن‌هایی که هنوز آماده‌ی کندن و آمدن نیستند. البته تسامح، تساهل و نصرت از روی حکمت است و با هدف فراهم نگه داشتن زمینه‌ی رشد و آن‌جا که تساهل به تنبلی پروری بینجامد و نصرت به وابستگی و زبونی، باید شیوه‌ای دیگر پیشه کرد و عواطف ساده‌لوحانه را کنار گذاشت و هدف‌ها را فراموش نکرد.

دسته سوم. اصول ناظر به اقتدار اجتماعی

آخرین سطح رویش انسان در تربیت دینی، رسیدن به استحکام و استقلال است. در سوره فتح در توصیف همراهان رسول خدا ﷺ از مراحل رویش ایشان سخن گفته شده است.^۲

در این توصیف، انسان به مثابه گیاهی در نظر گرفته شده که ابتدا کشته‌ای است با ظرفیت و تحولات پنهان؛ پس از آن جوانه زدن را دارد و در ادامه، سرکشی و خروج از پوسته و خاک را و سپس قدرت گرفتن و استحکام یافتن را و در نهایت بر شاخه‌هایش استوار شدن را. استحکام و استقلال آخرین مراحل این رویش انسانی و ایمانی است؛ استحکامی و استقلالی که ریشه در تحولات عمیق درونی دارد و در شکستن پوسته‌ها و پیله‌های وراثت، غرایز و محیط است. استحکام مؤمن، استحکام در اندیشه، در احساس و عمل است و استقلال او حکایت از پایه‌های استواری در شخصیت او دارد که تنها با تکیه بر همین پایه‌ها به استوا و اعتدال برسد.

این استحکام و استقلال مرحله‌ی نهایی رشد اجتماعی نیز هست. به تصریح سوره حدید، هدف از ارسال رسولان، برخاستن مردم برای قسط است. آن‌چه رسولان انجام می‌دهند ارائه‌ی بینات و در اختیار گذاردن کتاب و میزان است. اما این مردم هستند که باید خود به‌پا خیزند تا قسط را بر پا دارند. این عزم و همت بزرگ و این قیام و ایستادگی از همان استحکام و استقلال خبر می‌دهد؛ استحکام و استقلال این بار در عرصه‌ی اجتماع.

مشی حرکت دینی در جامعه، رساندن آن به چنین استحکام و استقلالی است. جلوه‌های

۱. برای تفاوت درجات مؤمنان و چگونگی برخورد صاحبان درجات برتر با دیگران، نک: صدوق، ۱۴۰۳، ج ۲، ۴۴۸؛ و با قدری تفاوت در متن: کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ۴۴. البته سند الکافی از اتقان بیش‌تری برخوردار است و نیز نک: همو: ۴۵ و ج ۱، ۴۰۱.

۲. ﴿كَزَّجِ أَرْجَ شَطَّاهُ فَأَرْزَهُ فَاشْتَلَطَ فَاشْتَوَى عَلَى سَوْفِهِ﴾. (فتح: ۲۹)

این مشی در دعوت رسول به جدال احسن^۱ و توصیه او به مشاوره با اهل ایمان^۲ مشهود است، همچنین در واگذارن تصمیمات اجتماعی به عهده شورا.^۳

این مشی را در تربیت فردی در توصیه رسول به جدال احسن می‌توان دید و در تربیت اجتماعی در توصیه رسول معصوم به مشورت با مردم، واگذارن امور به عهده شورا و همچنین ایجاد نوعی خودبستگی در فضای اجتماعی و زندگی اقتصادی مسلمین. اصول این مشی را می‌توان در دو عنوان خلاصه کرد؛ استحکام و استقلال.

اصل ۹. ایجاد استحکام: استحکام اجتماعی امری فراتر از استحکام شخصیت و استحکام در روابط میان افراد است. استحکام اجتماع افزون بر استحکام اعضا و روابط میان آن‌ها، در گروهی هدفمندی جامعه و نهادهای آن، حاکمیت قواعد و قوانین بر آن و پایبندی و التزام درونی افراد به این قواعد و قوانین است.

اهداف جامعه دینی در اهداف فردی در تربیت و سلوک فردی و حتی در روابط میان مؤمنان خلاصه نمی‌شود. جامعه دینی در کلیت خود، در ارتباط با جوامع دیگر و در رابطه با محیط زیست آرمان‌هایی را در پیش چشم دارد. این هدفمندی جامعه در ساختار کلی و نهادهای آن است که می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری جامعه‌ای مستحکم باشد. حاکمیت قواعد و قوانین، چه برگرفته از شرع و چه برآمده از قراردادهای و توافقات اجتماعی، عامل دیگر انسجام اجتماعی است. این حاکمیت نیازمند سیاستی کلی است که از آموزش و پرورش تا رسانه‌ها تا قوای انتظامی تا قوه مقننه و قضا را به گونه متناسبی و در طرحی کلان به کار گیرد. آن چه این همه را سخت و محکم کرده و در تلاطم‌ها و شکستن دیوارها انسجام و اقتدار اجتماعی را حفظ می‌کند، التزامی است درونی که در سایه تربیت دینی و اخلاقی می‌توان به آن رسید.

در سوره صف،^۴ خداوند از محبت و علاقه خویش به کسانی خبر می‌دهد که در راه او تا پای مرگ می‌ایستند و در این کارزار چنان نظم سلحشورانه‌ای دارند که گویی دیواری از پولادند. هر سه عنصر استحکام در این جماعت حاضر است؛ هدفمندی در کار، نظم و انسجام و دست‌آخری پیوند عمیق و محکمی که اینان را به هم متصل کرده است.

۱. «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَعْظَمَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ». (نحل: ۱۲۵)

۲. «وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ». (آل عمران: ۱۵۹)

۳. «وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ». (شوری: ۳۸)

۴. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ». (صف: ۴)

اصل ۱۰. رسیدن به استقلال: استقلال یعنی تکیه بر ظرفیت‌های خویش و ادامه مسیر بدون تکیه بر دیگری. تعبیر بر شاخه‌های خویش قرار گرفتن - فاستوی^۱ علی سوجه - از مرحله‌ای از رشد خبر می‌دهد که ریشه‌ها و شاخه‌ها توانمند شده و گیاه می‌تواند با تکیه بر داشته‌ها و پایه‌های خود به قرار و استقراری برسد.

جریان دینی در فرد با درگیر شدن فکر و با رسیدن به شناخت‌های تازه آغاز می‌شود و به تحول در احساس و رفتار فرد می‌انجامد. این انسان از حیث ظرفیت‌ها و قابلیت‌ها همانند یک نهال تازه‌پاست؛ هنوز غلظت و قوتی ندارد و در تلاطم‌ها نیازمند تکیه‌گاه و مراقبت دیگری است؛ با رسیدن به استحکام، در معرض آسیب‌هایی چون شکستن در زیر فشار و از دست رفتن نخواهد بود. اما بالاترین حد استواری گیاه آن جاست که از تلاطم‌ها اثر نمی‌پذیرد و از چنان قوتی در ساقه‌هایش برخوردار است که می‌تواند در شرایط مختلف اعتدال و آرامش خود را حفظ کند.

رسیدن به استقلال هم در فرد بالاترین مرحله رویش است و هم در جامعه از رشادت آن خبر می‌دهد. جامعه دینی باید در سطحی قرار گیرد که همانند گیاهی زنده و پویا به رشد و رویش خود ادامه دهد.

فهم اصول حرکت امام علیه السلام می‌تواند مبنای خوبی برای درک شیوه‌ها و روش‌های مختلفی باشد که ائمه علیهم السلام در شرایط گوناگون از آن بهره‌جسته‌اند. اما برای درک عمیق‌تر باید از تأثیر شرایط بر چگونگی کار سخن گفت و از پابندی امام علیه السلام به اصول در تمامی صحنه‌های متفاوت حرکت، نمونه‌هایی به دست آورد. این بررسی‌ها می‌تواند از شیوه‌های و شکل‌های پیچیده حرکت معصومین علیهم السلام حکایتی داشته باشد.

نتیجه

امام علیه السلام در رهبری حرکت دینی، در تربیت افراد، در روابط مؤمنان و در کلیت جامعه، اهداف مشخصی را دنبال می‌کند. تربیت فردی با فراهم کردن فرصت انتخاب برای همه، پاکسازی و آموزش برای درراه‌آمده‌ها و حراست از همراهان محقق می‌شود و روابط میان مؤمنان با حاکمیت عدل و احسان بر روابط و ولایت و نصرت به شکل مطلوب خود می‌رسد. در جامعه نیز امام در پی آن است که حرکتی عمومی به سوی قسط یا با تکیه بر قسط شکل گیرد. این

۱. أن يقال لاعتدال الشيء في ذاته، نحو: «ذو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى» و... «فَاسْتَوَى عَلَى سَوْفِهِ» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۴۳۹).

رهبری در تلاش برای نیل به اهدافش تابع اصولی است؛ اصولی که از مبانی اندیشه و اهداف پیشروی او برخاسته‌اند و مسیر او را تا تحقق هدایت، اخوت ایمانی و اقتدار اجتماعی نشان می‌دهند.

منابع

١. ابن شعبه حرانى، حسن، *تحف العقول*، قم، انتشارات اسلامى جامعه مدرسين، چاپ دوم، ١٤٠٤ق.
٢. ابن عاشور، محمد بن طاهر، *التحرير والتنوير*، بيروت، مؤسسة التاريخ، بى تا.
٣. ابن فارس، ابوالحسين احمد بن فارس بن زكريا، *معجم مقاييس اللغة*، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، قم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، ١٤٠٤ق.
٤. ابن قولويه، جعفر بن محمد، *كامل الزيارات*، نجف، انتشارات مرتضويه، ١٣٥٦ق.
٥. اهوازى، حسين بن سعيد، *المؤمن*، قم، انتشارات مدرسه امام مهدي عليه السلام، ١٤٠٤ق.
٦. پاينده، ابوالقاسم، *نهج الفصاحه*، تهران، دنياى دانش، بى تا.
٧. جوهرى بصرى، احمد بن عبدالعزيز، *مقتضب الأثر فى النص على الأئمة الإثنى عشر*، قم، انتشارات طباطبايى، بى تا.
٨. جوهرى، اسماعيل بن حماد، *تاج اللغة وصحاح العربية (الصحاح)*، تحقيق: احمد عبدالغفور عطار، بيروت، دارالعلم للملايين، ١٤١٠ق.
٩. حاكم نيشابورى، محمد بن عبدالله، *المستدرک على الصحيحين*، بيروت، دارالكتاب العلمية، ١٤١١ق.
١٠. حسانى، عبیدالله بن عبدالله، *شواهد التنزيل لقواعد التفضيل*، تهران، مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، ١٤١١ق.
١١. حمدان، مسعود بن عيسى ورام بن ابى فراس، *تنبيه الخواطر ونزهة النواظر (معروف به مجموعه ورام)*، قم، مكتبة الفقيه، ١٤١٠ق.
١٢. خزاز رازى، على بن محمد، *كفاية الأثر فى النص على الأئمة الإثنى عشر*، قم، نشر بيدار، ١٤٠١ق.
١٣. راغب اصفهانى، حسين بن محمد، *مفردات الفاظ القرآن*، تحقيق: صفوان عدنان داودى، بيروت، دارالعلم - دمشق، دارالشامية، ١٤١٢ق.
١٤. زبيدى، سيد محمد مرتضى، *تاج العروس من جواهر القاموس*، تحقيق: على شيرى، بيروت، دارالفكر، ١٤١٤ق.
١٥. زمخشرى، ابوالقاسم محمود بن عمر، *الفائق فى غريب الحديث*، تحقيق: ابراهيم شمس الدين، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٧ق.
١٦. شريف رضى، محمد بن حسين، *نهج البلاغة*، قم: موسسه نهج البلاغه، ١٤١٤ق.

١٧. صاحب بن عباد، اسماعيل بن عباد، *المحيط في اللغة*، تحقيق: محمد حسن آل ياسين، بيروت، عالم الكتاب، ١٤١٤ق.
١٨. صافي گلپايگانی، لطف الله، *منتخب الأثر في أحوال الإمام الثاني عشر*، قم، دفتر مؤلف، ١٤٢٢ق.
١٩. صدوق، محمد بن علي بن حسين، *التوحيد*، قم، انتشارات جامعه مدرسين، ١٣٩٨ق.
٢٠. _____، *الخصال*، قم، انتشارات جامعه مدرسين، ١٤٠٣ق.
٢١. _____، *عيون أخبار الرضا عليه السلام*، بي جا، انتشارات جهان، ١٣٧٨ق.
٢٢. _____، *كمال الدين وتمام النعمة*، قم، دارالكتب الإسلامية، ١٣٩٥ق.
٢٣. _____، *مصادقة الإخوان*، قم، چاپ ليتوگرافي کرمانی، ١٤٠٢ق.
٢٤. _____، *معاني الأخبار*، قم، انتشارات جامعه مدرسين، ١٣٦١ش.
٢٥. صفایی حائری، علی، *حکمت*، قم، انتشارات لیلۃ القدر، ١٣٨٧ش.
٢٦. _____، *مسئولیت و سازندگی*، قم، انتشارات لیلۃ القدر، ١٣٨٨ش.
٢٧. طباطبایی، سید محمد حسین، *المیزان*، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسين، ١٤١٧ق.
٢٨. طوسی، محمد بن حسن، *الامالی*، قم، دارالثقافة، ١٤١٤ق.
٢٩. قمی، علی بن ابراهیم بن هاشم، *تفسیر قمی*، قم، مؤسسه دارالکتاب، ١٤٠٤ق.
٣٠. فیومی، احمد بن محمد مقرئ، *المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی*، قم، دارالرضی، بی تا.
٣١. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، دارالکتب الإسلامية، ١٣٦٥ش.
٣٢. کنجی شافعی، محمد بن یوسف، *کفایة الطالب فی مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام*، تحقیق: محمد هادی الأمینی، تهران، انتشارات دار احیاء تراث أهل البيت عليه السلام، ١٤٠٤ق.
٣٣. گنابادی، سلطان محمد، *تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة*، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ١٤٠٨ق.
٣٤. مجلسی، محمد باقر، *بحار الانوار*، بیروت، مؤسسة الوفاء، چاپ دوم، ١٤٠٣ق.
٣٥. مصطفوی، سید حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، تهران، مرکز الترجمة و النشر، ١٤٠٢ق.
٣٦. مفید، محمد بن محمد، *الامالی*، تحقیق و تصحیح: حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری،

قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۳۷. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *الإختصاص*، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.

۳۸. نجاشی، احمد بن علی، *رجال النجاشی*، تصحیح: سید موسی زنجانی، قم، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۷ ق.

